

حافظ

(ویرایش جدید)

بهاء الدین خرمشاهی

انتشارات ناهید

تهران، ۱۳۹۸

فهرست

پیشگفتار.....	نه
فصل اول) زمانه حافظ.....	۱
خاندان اینجو/ اینجویان.....	۲
شاه شیخ ابواسحاق.....	۲
مظفریان/ آل مظفر.....	۵
امیر مبارزالدین.....	۵
شاه شجاع.....	۷
شاه یحیی.....	۱۰
شاه منصور.....	۱۱
فصل دوم) زمینه فرهنگی حافظ.....	۱۳
شیراز، دارالعلم و برج اولیا.....	۱۳
حافظ چه کتابهایی می خوانده است؟.....	۱۶
حافظ و علوم بلاغی.....	۳۲
حافظ و علوم قرآنی.....	۳۶
فصل سوم) اندیشه سیاسی و سلوک فردی و اجتماعی حافظ.....	۴۴
مدح و مدیحه سرایی حافظ.....	۵۰
واقعیت تلخ و واکنش شیرین.....	۵۸

زمانه حافظ

۱۳۰۰

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، که بسیاری از ادب پژوهان و صاحب‌نظران او را بزرگترین غزلسرای ایران در طی تاریخ هزار و دویست ساله شعر فارسی می‌دانند، در فاصله بین چنگیز و تیمور به دنیا آمد. در عصری که از اعصار عظمت و سربلندی و وحدت و اتحاد سیاسی و ملی ایران نبود. چشمه حیات در درون ظلمات بود. گویی خداوند او را برای تسلی بخشیدن به خاطر مجروح و آزرده ایرانیان برگماشته بود. او بی آنکه پیغمبر باشد، صاحب کتاب بود، کتابی زندگی‌بخش و احیاگر که شش قرن است همچنان از آن نسیم حیات می‌وزد.

پس از سلجوقیان، خوارزمشاهیان به حکمرانی رسیدند (۴۷۰ تا حدود ۶۲۸ ق). هفتمین پادشاه این سلسله محمد خوارزمشاه، با سوء تدبیرش هجوم مغول را تسریع و تسهیل کرد و تاب مقاومت در برابر آن سیل بنیان‌کن و خانمان‌سوز را نیافت؛ و مقاومت‌های رشیدانه و حماسه‌آفرین فرزندش جلال‌الدین، معروف به منکبرنی، کاری از پیش نبرد. پس از غلبه چنگیز، تا چند دهه سلسله متشکلی، حتی از فاتحان، در ایران بر سر کار نبود، تا آنکه هولاکو سلسله ایلخانان را بنیاد نهاد. این سلسله از حدود سال ۶۵۴ تا حدود ۷۵۰ ق در ایران فرمانروایی کردند. بعضی از پادشاهان این سلسله، از جمله تکودار و غازان و اولجایتو به اسلام، و فرد اخیر مدتی به تشیع گرایش یافتند، و فرهنگ اسلامی و ایرانی را پذیرفتند. آخرین پادشاه ایلخانان، ابوسعید بهادرخان بود که در سال ۷۳۶ ق درگذشت، و درست در همان سال، امیر تیمور در حوالی سمرقند

به دنیا آمد. در این اوان، حافظ نوجوانی ده - پانزده ساله بود، و در شیراز نه رفاهی داشت، نه هنوز اسم و آوازه‌ای یافته بود. مقارن عصر کودکی او، در ایران و بلکه در جهان اسلام، ملوک الطوائفی حاکم بود، و هر سرزمینی به دست خاندان حکومتگری اداره می‌شد. در فارس خاندان اینجو، در کرمان و یزد مظفریان یا آل مظفر، و در عراق و آذربایجان، آل جلایر یا جلایریان حکومت می‌کردند، و شعر و زندگی حافظ به هر سه این خاندانها ارتباط دارد.

خاندان اینجو / اینجویان

بنیانگذار این سلسله، شرف‌الدین محمودشاه اینجوست. این سلسله از حدود سال ۷۰۳ تا ۷۵۷ یا ۷۵۸ ق که آخرین پادشاه آن، شاه شیخ ابواسحاق، ممدوح حافظ، به دست امیر مبارزالدین، مبعوض حافظ، معروف به شاه محتسب، پادشاه مقتدر و متعصب مظفری کشته شد، در فارس و بحرین و سرزمینهای هم‌جوار حکومت کردند. اینجو یا اینجو «لغتی است مغولی به معنی ملک خاص یا املاک اختصاصی سلطان» (دایرة‌المعارف فارسی، ۱/ ۳۴۸). محمودشاه در آغاز وکیل املاک خاصه ایلخانی بود. پس از او پسرانش، مسعودشاه و شاه شیخ ابواسحاق، در شیراز و فارس حکومت کردند.

مسعودشاه پیش از آنکه در شیراز و فارس، استقرار و استقلال یابد، در رمضان ۷۴۳ ق به دست امیر یاغی باستی، فرزند امیر چوپان، کشته شد. به گفته شادروان غنی، حافظ قطعاً مطایبه آمیزی را که درباره‌ی به سرقت رفتن استرش، و سر درآوردن آن از اصطبل سلطانی، سروده، اشاره به این پادشاه است به مطلع: خسرو دادگرا شیردلا بحر کفا/ ای جلال تو به انواع هنر ارزانی.

شاه شیخ ابواسحاق

در حدود سال ۷۴۲ ق، جمال‌الدین ابواسحاق، دست‌ملک اشرف چوپانی را از فارس و شیراز کوتاه کرد، و بعد از به قتل رسیدن برادرش مسعود، بلا معارض قدرت و استقلال یافت. و از امارت به ادعای سلطنت برخاست و سگه و خطبه به نام خود کرد،